



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۱۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُوا ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

بررسی شبهات مشرکین درباره نبوت

بعد از بحث مسئله توحید و اثبات مبدأ یگانه واحد و احد به جریان نبوت پرداختند. جریان نبوت با یک سلسله اشکالات و شبهات روبه‌رو بود. برخی از اینها شبهه علمی بود شبهه کلامی بود که قرآن کریم پاسخ داد برخی از اینها شبهه علمی نبود مشکلات عملی بود که آن را دارند پاسخ می‌دهند. در اینجا چهار پنج شبهه نقل شده و به هیچ

کدام از آن شبهات در این قسمت پاسخ نداده شد زیرا در سوره مبارکه «اعراف» در سوره مبارکه «هود» به همه این شبهات پاسخ داده شد.

### پاسخ شبهه اول مشرکین مبنی بر بشر بودن انبیا

اشکال اولشان این بود که نوح بشر است و بشر نمی تواند پیامبر باشد در سوره مبارکه «انعام» که سوره مکی است مبسوطاً گذشت که غیر از بشر کسی نمی تواند پیامبر باشد البته ملائکه رسالت دارند ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا﴾<sup>۱</sup> اما ملائکه را افراد عادی نمی بینند مردم باید سؤالاتشان را با رهبرشان در میان بگذارند با پیامبر گفتگو کنند احتجاج کنند امور را به او ارجاع بدهند خب ملائکه که دیده نمی شوند ملائکه که با مردم حشر و نشر ندارند ملائکه که نمی توانند اُسوه و الگو باشند چگونه پیامبر باشند؟! اگر ذات اقدس الهی درباره رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>۲</sup> چون پیامبر بشر است می تواند اُسوه باشد اما ملائکه که اهل شهوت نیستند اهل غضب نیستند آنها چگونه می توانند اُسوه باشند. در سوره مبارکه «انعام» آیه هشت و نه برهان آنها را نقل کرد و رد کرد در آیه هشت سوره مبارکه «انعام» این بود که ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ﴾ چرا ملک نیامد؟ فرمود: ﴿وَلَوْ أُنزِلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ﴾ ما ملائکه را در يك فرصت ضروری می فرستیم یعنی آنجا که محاجّه بین امت و پیغمبر به حدّ ضرورت رسید معجزه ای به وسیله پیامبر عمل بشود اگر از آن به بعد ایمان نیاورند دیگر عذاب قطعی است ملک در آن فرصت نازل می شود.

۱. سوره فاطر، آیه ۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

## سخن سید نورالدین درباره سیرت فرشته و صورت انسانی داشتن انبیا

مطلب دوم آن است که اگر ما ملکی را بخواهیم پیامبر قرار بدهیم حتماً باید به صورت بشر در بیاید برای اینکه اگر آنها ملك را نبینند چگونه حرف او را می شنوند چگونه با او احتجاج می کنند ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾<sup>۱</sup> باز هم همین لباس و اشتباه و امثال ذلك هست. خدا غریق رحمت کند مرحوم آقا سید نورالدین را! مرحوم آقا سید نورالدین اراکی را مرحوم آقای اراکی (رضوان الله علیه) به خوبی می شناختند هم به علم او، هم به تقوای او، هم به حفظ او گواهی دادند. این بزرگوار در ذیل همین آیه سوره «انعام» فرمود اگر فرشته بخواهد پیامبر بشود باید شما او را ببینید یعنی به صورت بشر در بیاید و همین هم که می بینید باطنش فرشته است و ظاهرش بشر<sup>۲</sup> خب البته هر کسی جرأت ندارد این حرف را بزند ولی مرحوم آقا سید نورالدین این فرمایش را دارند که وجود مبارك پیامبر باطنش فرشته است و ظاهرش بشر اما باطنش فرشته است نه یعنی اینکه فرشته ای است به این صورت در آمده یعنی خواص فرشته ها را دارد، ملکوت فرشته ها را دارد، عصمت فرشته ها را دارد، علم فرشته ها را دارد و مانند آن. به هر تقدیر فرمود اگر هم ما فرشته را بخواهیم نازل بکنیم باید به صورت بشر در بیاید باز هم همان اشکال شما هست شما که باطن را نمی بینید ظاهر را می بینید، می بینید انسان است، بنابراین اگر ما فرشته را نازل کنیم به صورت بشر در نیاید که شما نمی بینید حرفش را نمی شنوید، اگر به صورت بشر در بیاید همان اشکال شما هست شما که نمی دانید این باطنش فرشته است و به صورت بشر در آمده ﴿وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ بعد به

۱. سوره انعام، آیه ۹.

۲. تفسیر القرآن و العقل، ج ۱، ص ۴۳۴.

حضرت فرمود: ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾<sup>۱</sup> اینها حرفی برای

گفتن ندارند فقط مسخره می‌کنند و استهزای اینها و مسخره‌های اینها دامنگیر اینها شد اینها را به هلاکت رساند،

### صلاحیت پیامبران جهت ارتباط با فرشتگان

بنابراین این شبهه که اینها بشرند (يك) و «حکم الأمثال فیما يجوز و فیما لا يجوز واحد» اگر بشر بتواند پیامبر بشود پس ما هم باید پیامبر بشویم بر ما هم فرشته نازل بشود (دو)، هر دو را قرآن کریم جواب داده اما آن شبهه اول را که در سوره «انعام» جواب داده اما درباره شبهه دیگر فرمود این از سنخ است ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۲</sup> مگر هر کسی آن صلاحیت را دارد که با فرشته‌ها ارتباط برقرار کند تا شما بگویید ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾<sup>۳</sup> یا چرا بر ما نازل نشده است خب این طهارت روح می‌خواهد يك عصمت می‌طلبد و مانند آن، پس این دوتا شبهه رفع شده است ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ﴾ (يك) ﴿مِثْلُكُمْ﴾ (دو) ﴿يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضِّلَ عَلَيْكُمْ﴾ هم در سیره اخلاقی اینها برطرف شده است که حب دنیا در اینها نبود اینها مثل افراد ساده زندگی می‌کردند در اوج قدرت هم بودند مثل افراد ساده زندگی می‌کردند در ضعف هم بودند مثل اینها، پس این سه تا شبهه گذشت

### پاسخ شبهه مشرکین بر عدم وجود پیامبران در ایام سلف

عمده این مشکلی است که در جامعه غیر محقق و غیر علمی رواج دارد و آن این است که می‌گویند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ می‌گویند این حرف در بین پدران ما نبود. اینکه می‌گویند نه برای آن است که وجود مبارک نوح اولین پیامبر است و سابقه نداشت چون این سخن از زمان حضرت آدم بود که رهبران الهی خود حضرت آدم و

۱. سوره انعام، آیه ۱۰.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۹.

۳. سوره انفال، آیه ۳۱.

بعد انبیای دیگر تا زمان نوح (سلام الله علیهم) مأموریت داشتند مردم را به خدا دعوت کنند (این برهان نقلی)، عقل هم که فطرت است در درون همه تعبیه شده است که ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup> در هر زمان و زمینی بالأخره یا پیغمبر بود یا امام بود یا علمایی بودند که از طرف انبیا مأموریت داشتند. آن وقتی که خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که در تمام مناطق دوردست پیغمبر نرفته بود یا امام نرفته بود اینها علما را می فرستادند شاگردان را می فرستادند خبر مگر در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود مبارك حضرت همه مناطق حجاز را می رفت همه روستاها را می رفت یا عالمان و اصحاب و صحابه و شاگردان آن حضرت می رفتند پیام را می بردند، اینها حرف پیامبران را می رساندند این حرف، حجّت خداست وقتی حرف رسول خدا را برسانند در حقیقت حجّت خدا را به مردم ابلاغ کرده است. پس در هیچ زمان و زمینی نیست که حجّت بر مردم تمام نشده باشد چون ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾<sup>۲</sup> سلسله انبیا محفوظاند طبق این چند آیه ای که در بحث های قبل خوانده می شد که فرمود: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾<sup>۳</sup> یعنی مرسلین، متواترند تك تك اینها کنار هم صف بستند شدند متواتر ﴿تَتْرًا﴾ اصلش «وَتْرًا» بود «وترا» هم یعنی متواتر، وثر و تر و تر؛ ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾<sup>۴</sup> فرمود این حرف های آسمانی را ما پشت سر هم متّصلاً به سمع مردم رساندیم هیچ وقت جهان از صدای توحید خالی نبود، اگر پیامبر نبود امام بود و اگر به امام دسترسی نداشتند شاگردان امام بودند. برهان عامی که در سوره مبارکه «نساء» اقامه کرده است آن اجازه فترت نمی دهد در سوره مبارکه «نساء» که آیاتش هم قبلاً خوانده

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره انفال، آیه ۴۲.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۴. سوره قصص، آیه ۵۱.

شد فرمود ما انبیا فرستادیم ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾ تا اینها در قیامت اعتراض نکنند ﴿لَّئِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.<sup>۱</sup>

پس از طرف ذات اقدس الهی رُسُل، متواتر است (يك) صُحُف و اقوال و کلمات الهی متصل است (دو) برهان  
سوره مبارکه «نساء» هم می‌فرماید اگر حُجَّت خدا به مردم نرسد اینها در قیامت علیه خدا احتجاج می‌کنند  
می‌گویند تو که می‌دانستی مرگ، نابودی نیست بعد از مرگ چنین صحنه‌ای هست چرا راهنما نفرستادی ﴿رُسُلًا  
مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لَّئِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ که قبلاً هم ملاحظه فرمودید گرچه ﴿بَعْدَ﴾ که  
ظرف است مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی قبل از ارسال رسل بشر می‌توانست در  
قیامت علیه خدا احتجاج کند ولی بعد از آمدن انبیا، بشر حُجَّت ندارد حُجَّت بشر هم این است که به خدا در قیامت  
عرض می‌کنند که تو که می‌دانستی ما بعد از مرگ چنین جایی می‌آییم چرا راهنما نفرستادی ما که از اینجا بی‌خبر  
بودیم این حُجَّت، حُجَّت بالغه است فرمود برای اینکه مردم حُجَّت نداشتند ما پشت سر هم انبیا فرستادیم پس هیچ  
زمان و زمینی نبود که جهان از وحی الهی، دین الهی، شریعت الهی خالی باشد یا بالنبی بود یا بالامام بود یا به علما و  
شاگردانشان

### بررسی برهان مشرکین بر حقانیت بت‌پرستی و بطلان توحید

اما مصیبت در این است که مردم تقلیدمدار مردم غیر محقق اگر چیزی را پدرانشان انجام داده بودند اینها  
می‌گویند برهان دست ماست اگر چیزی را پدرانشان انجام نداده بودند می‌گویند برهان درست ماست منتها یکی  
برهان بر حَقَّانیت، یکی برهان بر بطلان، مصیبت این دو قسمت است. بیان ذلك این است که انبیا وقتی حق را

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

می آوردند وحی و نبوت را می آوردند آنها برای اثبات حق بودن بت پرستی می گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾<sup>۱</sup> پدران ما این کار را می کردند (يك) هر چه پدران ما می کردند حق است (دو) پس بت پرستی حق است (سه). اگر حرفی را دربارهٔ بطلان انبیا بخواهند ذکر بکنند می گویند آنچه را که شما آوردید این چیزهایی که شما می گوئید ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ پدران ما این کار را نکردند (يك) هر چه پدران ما نکرده بودند دلیل بطلان است (این دو) پس روش شما، منش شما، منطق شما باطل است (این سه) این ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ معنایش این است که این باطل است دیگر برای اینکه اگر حق بود پدران ما می کردند می گویند بت پرستی حق است چرا؟ چون پدران ما کردند، توحید باطل است چرا؟ چون پدران ما نکردند.

این مخصوص به جریان حضرت نوح نیست بعد قرن های متمادی گذشت و گذشت تا به حضرت موسی و هارون (سلام الله علیهما) رسید به اینها هم همین را گفتند قرن ها گذشت و گذشت تا به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید به او هم همین حرف را زدند. سه طایفه از آیات را الآن شما بررسی می کنید یکی مربوط به عصر نوح (سلام الله علیه) است یکی مربوط به عصر میانی زمان موسی و هارون (سلام الله علیهما) است یکی مربوط به عصر اخیر زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها می گویند چون پدران ما می کردند پس حق است، چون توحید را پدران ما نپذیرفتند پس باطل است این ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ یعنی این باطل است آن ﴿إِنَّا وَجَدْنَا﴾ که با جمله اسمیه و ﴿إِنَّا﴾ شروع می شود یعنی آن حق است پس جریان حضرت نوح این طور بود. برسیم به جریان حضرت موسی و هارون (سلام الله علیهما) آیه سوره مبارکه «قصص» این است ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا

هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ ﴿﴾ چرا باطل است؟ برای اینکه ﴿وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup> و هر چه را نیاکان ما نکرده بودند باطل بود چون اینها نکردند چنین توحیدی را نداشتند باطل است. اینکه گفتند ﴿وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ نه معنایش این است که این حرف‌ها نبود اینها حرف‌ها خبر از زمان حضرت آدم بود بعد زمان حضرت نوح بود بعد زمان حضرت ابراهیم بالأخره خاورمیانه را این حرف پُر کرده دیگر،

### فراگیری توحید ابراهیمی در خاورمیانه مبین بطلان شرک

بعد از جریان حضرت ابراهیم که خدای سبحان می‌فرماید این پدر ملل اسلامی است ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۲</sup> کلّ خاورمیانه را وجود مبارك حضرت ابراهیم پُر کرد که بارها به عرضتان رسید همه موحدان عالم فلاسفه، حکما، متکلمین اینها هر چه در مسائل توحیدی دارند به برکت ابراهیم خلیل است این آمده برهان اقامه کرده از يك طرف، تبر دست گرفته بت‌کده را ویران کرده از طرف دیگر، آن صحنه عمیق آتش را پشت سر گذاشته گلستان کرده از طرف سوم، خاورمیانه را گرفت. مسئله ﴿حِرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾<sup>۳</sup> طولی نکشید که کلّ خاورمیانه را گرفته و توحید، فراگیر شده و او شده پدر موحدان عالم. ﴿وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ یعنی نیاکان ما این را نداشتند (يك) هر چه اینها نداشتند باطل است (دو) پس توحید - معاذ الله - باطل است این نتیجه، گاهی برای بت‌پرستی اقامه می‌کردند که بت‌پرستی حق است چون نیاکان ما داشتند (يك) و هر چه نیاکان ما داشتند حق است (دو) پس بت‌پرستی حق است نتیجه. برای بطلان توحید همین برهان را اقامه می‌کردند می‌گفتند چون نیاکان ما نداشتند (يك) هر چه آنها نداشتند باطل است (دو) پس توحید باطل است (سه)

۱. سوره قصص، آیه ۳۶.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

۳. سوره انبیاء، آیه ۶۸.



## تقلید از روش نیاکان باعث گمراهی مشرکین

این درد از زمان حضرت نوح (سلام الله علیه) تا زمان موسی و هارون (سلام الله علیهما) و از آنجا تا زمان پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود شما در سوره مبارکه «ص» ملاحظه فرمایید ﴿ص وَالْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ \* بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ \* كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ \* وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ \* أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِيَّاهَا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ \* وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ \* مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾<sup>۱</sup> گفتند این بت پرستی امری است که همه باید درباره آن تصمیم بگیریم مراد همه ماست اینکه پیامبر اسلام گفته این را نیاکان ما نداشتند بنابراین آن گروه تقلیدمدار دوتا حرف دارد در نفی و اثبات چیزی را حق می داند که نیاکانشان کرده باشند آثار باستانی شان باشد چیزی را باطل می دانند که نیاکانشان نکرده باشند اینکه می گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ يك برهانی است به دلیل اینکه این اختصاصی به مسئله تاریخ و امثال ذلك ندارد خب اینها شنیده بودند مگر جریان پیغمبر اسلام يك جریان تازه ای بود این همه یهودی ها بودند این همه مسیحی ها در عالم بودند با همه اینها زندگی می کردند چگونه مسئله وحی و نبوت و دعوت به توحید را اینها نشنیدند ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ نه یعنی اینکه ما نشنیدیم، یعنی پدران ما نشنیدند چون پدران ما نشنیدند نشنیده گرفتند معلوم می شود باطل است ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾ یا ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ نه اینکه ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾ یعنی این يك چیز تازه پیدا شده است خیر، پدران ما این را نداشتند. این ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾ اگر همراهش ﴿فِي آبَائِنَا﴾ یا مانند آن نبود، نشان می داد که این يك امر تازه است حالا یا بدعت است یا نه اما می گویند در بین نیاکان ما این نبود چون در بین نیاکان ما نبود باطل است و قرآن روی همین جهت تکیه

کرد فرمود خب اگر نیاکانتان آدم‌های نفهمی بودند شما باید همین کار را بکنید ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْمَلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup> خب حالا پدرانتان نکردند، نفرمود این بی‌سابقه بود یا باسابقه بود یا نو نیست فرمود: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْمَلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾<sup>۲</sup> شما به دنبال آنها می‌روید این چه حرفی است می‌زنید می‌گویید پدران ما نداشتند. بنابراین اینکه فرمود اینها می‌گویند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ این ناظر به این قسمت است که ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْمَلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ آیه ۲۲ به بعد سوره مبارکه «زخرف» این است ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ \* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ \* قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ این «أهدى» أفعّل تعیین است نه تفضیل، فرمود اینکه شما می‌گویید ما پدرانمان يك روشی داشتند ما حق آوردیم، اگر پدرانتان آدمهای بی‌حق بودند غیرمهدی بودند در ضلالت و کج‌راهه بودند باز شما همان راه را می‌روید؟! پیامبر به آنها فرمود: ﴿أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ﴾ شما باز چه می‌گویید؟ ﴿قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ این عصاره آنچه در سوره مبارکه «زخرف» بیان شده البته مشرکینی که تقلیدمدار بودند اینها به خودشان حق می‌دادند که حرف آبائشان را ذکر بکنند آنهایی که شبهه داشتند که بین تشریع و تکوین خلط کردند که ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا﴾<sup>۳</sup> اینها يك مشکل دیگر داشتند يك عده هم که گرداننده‌های این امور بودند اینها حبّ جاه داشتند.

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۳. سوره انعام، آیه ۱۴۸.

## بیان دلیل ترجیح موارد عقل نظری و عملی

مسئله اینکه ایمان از چه سنخ است حالا باز آیات دیگری ممکن است به خواست خدا در پیش داشته باشیم که بحث‌های مربوط به اینکه ایمان از چه سنخ است مطرح بشود ولی این را باید بدانیم که نه در بحث‌های عقلی شکاف است (يك) نه بحث‌های نقلی شکاف دارند (دو) نه عقلی و نقلی با هم شکاف دارند (سه) تمام مشکل این است که ما نفس را باید بشناسیم ما نباید بگوییم ترجیح راجح بر مرجوح و مانند آن مخصوص عقل نظر است ترجیح دو قسم است: ترجیح علمی این برای عقل نظر است ترجیح عملی این برای عقل عملی است گاهی می‌بینید عقل نظری فتوا می‌دهد که اینها همه شبیه هم‌اند افرادی که در يك کارخانه نساجی یا غیر نساجی چند رنگ پارچه تولید می‌کنند اینها همه مهندسان نساجی‌اند از نظر عقل نظری برای همه اینها روشن است که این رنگ‌ها این بافت‌ها این نسج‌ها این تارها این پودها از نظر دوام و استحکام شبیه هم است اما همین‌ها وقتی که می‌خواهند برای خودشان کُت و شلوار انتخاب بکنند همین مهندسين با اینکه از نظر عقل نظری می‌دانند هیچ تفاوتی بین اینها نیست یکی فلان رنگ را قبول می‌کند یکی فلان رنگ را قبول می‌کند ترجیح، دو دستگاه جدای از هم فاصله‌دار دارد اینکه می‌گوییم جدا، ده‌ها بار هم گفتیم و باید دقیق بود این است که اگر يك متخصص قلب یکی از این رگ‌های مویی که گرفته را دارد باز می‌کند این باید بگوید هیچ ارتباطی بین این رگ و رگ‌های دیگر نیست در حالی که اینها تلازم حیاتی دارند و رابطه دارند اما وقتی نوبت به دقت عقلی رسید باید گفت هیچ ارتباطی بین این و آن نیست. ترجیح علمی مربوط به عقل نظری است که او درگیر با وهم و خیال و برهان است ترجیح عملی با شهوت و غضب و عقل عملی است خب از نظر عقل نظری هیچ فرقی بین این رنگ‌ها نیست آن ده‌تا مهندسی که ظرف‌ها را تولید کردند از نظر استحکام می‌دانند این ظروف شبیه هم است می‌دانند از نظر دوام شبیه هم است اما وقتی خواستند بشقاب و پارچ و

نعلبکی تهیه کنند همین ده نفری که در این کارخانه مهندسی کردند می‌بینیم در انتخاب، اختلاف دارند یکی فلان رنگ را قبول می‌کند یکی فلان رنگ را قبول می‌کند.

### درگیری قوای نفسانی با سه جبهه نظر و شهوت و غضب

عمل يك دستگاه اجرایی کاملاً جدا از علم دارد او هم ترجیح دارد، راجح دارد، مرجوح دارد، امیر دارد، مأمور دارد، دستگاه جدا دارد این نفس «فی وحدتها كل القوی»<sup>۱</sup> همیشه درگیر سه جبهه است در جبهه نظر، وهم و خیال سنگر گرفتند تا با مغالطات جلوی عقل نظری را بگیرند و نگذارند او به برهان برسد با برهان‌ها جلوی برهان را می‌گیرند یعنی با مغالطه صوری و معنوی و لفظی جلوی برهان را می‌گیرند تا او را خفه کنند و او اگر بخواهد از خطای علمی برهد باید جهاد فرهنگی داشته باشد. می‌ماند بخش عمل در تصمیم‌گیری، شهوت به يك سمت می‌کشد غضب به يك سمت می‌کشد عقل عملی که «ما عُبِد به الرحمن واكتسب به الجنان»<sup>۲</sup> جناح دیگر می‌کشد چون نفس مجرد است اینها کارهایی است در فضای نفس همه اینها مجرد هم هستند همه اینها با شهود همراه است. این دو جبهه؛ نفس که «فی وحدتها كل القوی» است در جبهه سوم باید اینها را هماهنگ کند این يك مکافاتی است. گاهی می‌بینید در جنگ درون، شهوت یا غضب پیروز شدند بر عقل نظر، عقل نظر فتوای خودش را می‌دهد می‌گوید صد درصد این خوب است اما این می‌گوید این به درد می‌خورد من مجری‌ام این اماره بالسوء میدان می‌گیرد اگر کسی بحث‌های نقلی را دنبال نکند آیات و روایات يك دست است، بحث‌های عقلی را دنبال نکند ادله و شواهد فلسفه و

۱. اسرارالحکم، ص ۳۲۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

کلامی يك دست است این دو گروه را بخواهد هماهنگ کند اینها يك دست هستند ولی اگر کسی اهل هیچ کدام از این رشته‌ها نباشد همیشه خیال می‌کند این ادله گنگ است. ادله ناطقِ بالحق است منتها درس خواندن لازم است،

### نادیده گرفتن حکم عقل نظری موجب گمراهی

در بخش‌های قرآنی پشت سر هم فرمود اینها در میدانِ جبههٔ جنگ این امارهٔ بالسوء این فتوادهنده را خفه کردند این «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ»<sup>۱</sup> فرمود اینها عالماً عامداً به ضلالت افتادند ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾<sup>۲</sup> این صد درصد می‌داند حق با پیغمبر است ولی می‌خواهد می‌گساری کند خب چه کسی تصمیم می‌گیرد؟ آنکه حرف اول را می‌زند، چه کسی حرف اول را می‌زند؟ آنکه در جنگ پیروز شده، چه کسی در جنگ پیروز شده؟ هوس. فرمود اله او هوای اوست این اله خود را یعنی آن کسی که باید حرف او را بشنود هوا قرار داده این یقین دارد پیامبر حق می‌گوید این تردید ندارد اما آنکه تصمیم می‌گیرد این عقل نظری بیچاره نیست این دهنش بسته است این دهنش را بست خاك ریخت رویش روی این خاك حالا دارد فرمانروایی می‌کند ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۳</sup> فرمود این یقین دارد صد درصد که توحید حق است ولی می‌خواهد می‌گساری کند و هرزگی ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ خب خدا چه گروهی را اِضلال می‌کند؟ برابر آیه سوره مبارکه «بقره» فرمود: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۴</sup> که اِضلالِ کیفری است نه اِضلالِ ابتدایی، فسق هم کج‌راهه رفتن است این شخص اول بیراهه رفت، بیراهه رفت، تا شده فاسق، فاسق هم قد تقدّم مراراً که اسم فاعل نیست صفت مشبّه است این فسق برای او ملکه شد چون فسق برای او ملکه شد عالماً عامداً دروغ می‌گوید بنابراین ترجیح بلا مرجح

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۲. سورهٔ جاثیه، آیه ۲۳.

۳. سورهٔ شمس، آیه ۱۰.

۴. سورهٔ بقره، آیه ۲۶.

سه دستگاه دارد يك دستگاه مربوط به عقلِ نظر است كه يك دستگاه مربوط به عقلِ عملی است يك دستگاه مربوط به نفس «فی وحدتها كلّ القوى» است كه باید این دو وزنه را با هم هماهنگ كند به هر تقدیر حالا ممكن است در مناسبت‌های دیگر مطرح بشود غرض این است كه این ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ دوتا حرف است دوتا برهان است چرا - معاذ الله - دعوت به توحید باطل است چون پدران ما نگفتند، چرا - معاذ الله - شرك حق است چون پدران ما گفتند این می‌شود يك ملتِ كورِ تقلیدمحور.

«و الحمد لله ربّ العالمين»